



دانشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجموع علوم انسانی

بعضی از ما

خودمان را تهدید کرده بودیم

نژد بیزکی

به بهانه چاپ مجموعه داستان «زن تسخیر شده» دونالد بارتلمی / شیوا مقالو / نشر مرکز
خوانش داستان: بعضی از ما دوستان کلبی را تهدید کرده بودند.

داستان از لحاظ جامعه‌شناختی و کشف زمانه روایت، زمانی اتفاق می‌افتد که اعلام «بی‌شک
خلاف قانون است» و از طرف قوانین قضایی - جزایی جامعه آمریکا در متن منسوخ
اعلام شده است. با این حال جمعی متشکل از ده نفر که دوستان هم‌پیمان یکدیگر هستند،
تصمیم می‌گیرند یکی از اعضای به نام کلبی را «چون دیگر شورش را در آورده بود» دار
بزنند. لازم به ذکر است به سطر «مدت‌ها بود که بعضی از ما دوستان کلبی را تهدید
کرده بودند» در ورودی داستان، بیانگر این مطلب است که در این گروه و یا حزب که
در داستان هیچ خط‌مشی و یا موقفه‌ای از آن ترسیم نمی‌شود - مگر همین که اگر یکی از
اعضاء در اهداف گروه تخطی نماید و شورش را در بیاورد. محکوم به مرگ خواهد شد.
کلبی قبلاً به حد کافی برای خودش دردسر درست کرده بود تا دیگر سعی نکند همه را با
نمایش‌های بی‌مورد تحت تاثیر قرار دهد.

برای کشف موقعیت راوی در زمان روایت، یادآوری این مطلب که مولف - دونالد
بارتلمی - برای نوشتن داستان خود از شیوه گزارش‌نویسی بهره می‌برد، الزامی به نظر
می‌رسد چرا که در داستان مشخص نمی‌شود راوی در چه موقعیتی و خطاب به چه مخاطب
و یا مخاطبانی در حال روایت کردن است. اما می‌توان چند حدس احتمالی را تعبیه نمود
که هر یک تاویلی مختص به خود را در ذهن متبادر می‌سازد:

الف - راوی خطاب به خواننده ماجرا را تعریف می‌کند که در این صورت یادآوری

می‌شود. راوی در کل داستان تنها اسمی که از اعضای گروه به اصطلاح لو نمی‌دهد اسم خودش است و این حدس را قوت می‌بخشد که راوی همان مولف - دونالد بارتلمی - می‌باشد که قطعاً برای خواننده نامی آشناست. با این برخورد، بارتلمی، خواننده را هم به این بازی دعوت می‌کند (نوعی مشارکت تا خواننده هم از حلقه دوستان درون داستان بی‌بهره نباشد).

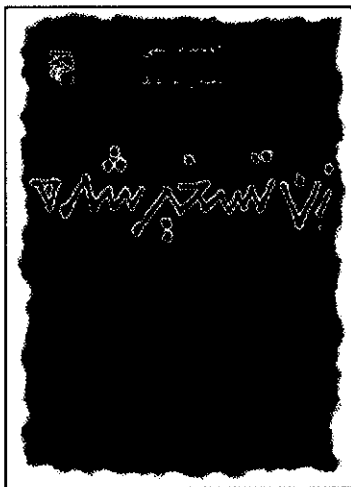
ب- راوی در یک موقعیت مکانی مانند دادگاه به عنوان یکی از شاهدان در حال بازگویی ماجراست. در این صورت هجو و طنزی در داستان اقتدار می‌یابد که واقعیات و مناسبات موجود در جامعه را بیش از پیش به چالش می‌کشد.

ج - راوی در یک موقعیت مکانی دیگر مانند محفلی دوستانه و یا به اصطلاح قهوه‌خانه در حال تعریف کردن خاطره - تجربه‌اش می‌باشد. در چنین حالتی خاستگاه‌های بورخس مولف، مشخص می‌شود که چگونه توانسته است با حذف مولفه‌های دقیق و ارجاع دهنده مانند ذکر تاریخ و محل وقوع، فاصله‌اش را از بورخس حفظ نماید و از چارچوب‌های از پیش تعیین شده داستانی که داستان را حدس پذیر می‌نمایند، بگریزد.

لازم به ذکر است: راوی در این نثر گزارش روایت سوم شخص غایب را کنار گذاشته و خود به عنوان یکی از شخصیت‌ها در داستان حضور می‌یابد و نقش بسزا به عهده می‌گیرد. راوی با تلفیق روایت اول شخص و سوم شخص حاضر، لحنی مستند به خود می‌گیرد که همه چیز را باورپذیر به نظر می‌رساند. در حالی که در ماجرای به دار کشیدن آقای کلبی، عبارت: ما هیچ کدام چیز زیادی در مورد چوبه دار نمی‌دانستیم. اما توماس، که معمار است، گفت که در یک کتاب، عکس چوبه‌دار را دیده... باور کردن این مطلب را در جامعه مدرن آمریکا - چرا که در زمان معاصر آمریکا است که قانون قضایی‌اش، حکم اعدام را ملغاً اعلام کرده‌اند.

بسیار دشوار ساخته است در چنین حالتی مولف همه چیز را در لایه‌های زیرین متن با خونسردی تمام، به سخره می‌گیرد و با جدیت بخشیدن به ماجرا و شخصیت‌ها در تقابل با کنش‌های تشریفاتی و کمیک‌وار، جهانی فانتزی - گروتسک می‌آفریند. همانند بازی‌های جدی و بدون لیخند با سترکیتون در سینمای کمدی.

در این گذشته‌نگاری که زیرکی‌اش در این است که راوی و دوستانش در حال تدارک یک مراسم اعدام آن هم به شکلی آیینی - آمریکایی بوده‌اند. قرار بوده است نوازنده‌ها موسیقی مورد علاقه آقای کلبی را بنوازند. انتخاب موسیقی مورد نظر تحت‌الشعاع مسایل اقتصادی انتخاب می‌شود - به قول روانشناسان، مردها با توجه به جیب‌هایشان تصمیم می‌گیرند - لازم به ذکر است در این داستان زن‌ها، هیچ حضوری ندارند و داستان به اصطلاح داستانی مردانه است که نموده‌های جهان کلان سیاست را می‌تواند تاویل نماید. طراحی معمارانه چوبه‌دار که نهایتاً جای‌اش را به استفاده طبیعت گرایانه از درختی طبیعی



(کاج) می‌دهد: از لحاظ نشانه‌شناسی عنصر نمادین کاج را در مراسم کریسمس‌های مسیحیت، کارکردی متضاد و بر خلاف تولد حضرت مسیح، در خدمت مرگ آقای کلیبی می‌باشد.

و یا پیشنهاد مدرن توپی با قطر ده فوت به جای صندلی زیر پای اعدامی با توجه به ده نفره بودن اعضای گروه و ده فوتی بودن توپ در ذهن مخاطب احتمالی، همخوانی هستی‌شناسانه‌ای را تشکیل می‌دهد که ایستادن روی توپ فضای سیرک را تداعی می‌کند آن هم برای اعدام شدن که مضحکه‌ای تصویری را می‌سازد که حتی می‌تواند استعاره‌ای برای کره خاکی ما انسان‌های در داستان باشد.

در ضمن قرار بوده است این مراسم آیینی،

مدعوینی به عنوان شاهد و تماشاچیان داشته باشد که بر طنز جامعه ساخته شده در داستان می‌افزاید. قرار است همه چیز بدون کمترین تزلزل سر جای خودش قرار بگیرد و حتی آقای کلیبی نباید در لحظه اعدام متزلزل شود و «مسوولیت سنگین موفقیت در اجرای مراسم را بر دوش» بکشد و مراسم را آبرومندانه اجرا نماید - آخر پای حیثیت دوستانش در میان است - این عدم تزلزل در گروه - به مثابه یک سیستم - هر یک از اعضا را در خدمت تفکر بنیادین و یا هدفمند سیستم قرار می‌دهد نتیجه‌اش در هنگام اجرای هر مراسم و هر تشریفاتی، تبدیل ساختن اعضا به رباطواره می‌باشد. اما این داستان در ترسیم چگونگی تنظیم شکل‌گیری و یا در اصطلاحی سینمایی با نمایش «پشت صحنه» رباطوارگی را به تعویق می‌اندازد و خواننده را به خواندن ادامه داستان مشتاق نگه می‌دارد در نهایت به عبارتی دیگر زمانی که اعضای گروه با هدفی انسجام یافته وظیفه‌ای را به عهده می‌گیرد تا گروه به موفقیت نائل آید، هر یک از این ده نفر اندام پراکنده یک ذهنیت یا جسمیت واحد می‌باشند که به عنوان یک پیش‌فرض در ذهنیت احتمالی مولف رخ داده‌اند که در برخوردی داستانی هر یک، انسان به مثابه عضو شده‌اند در تکثری داستانی، مولفه‌های فضاسازی و شخصیت‌پردازی تنها توسط ایده‌ها و کنش‌ها تبیین شده‌اند.

در چنین حالتی در برخوردی استعاری، اگر آقای کلیبی، نمادی از مولفه و یا شخصیتی در درون «مای» مخاطب باشد آیا بعضی از ما به درستی دوست‌مان کلیبی را تهدید کرده بودیم؟